

تبیین و تحلیل فقهی حکم قصاص

سید مصطفی سجادی*

چکیده

برخی صاحب‌نظران، به ویژه روشنفکران، با تکیه بر تحلیل‌های عقلی-تجربی و از خاستگاه حقوق مدرن گفته‌اند که پیامبر اسلام ﷺ به عنوان یک حکمران باهوش با توجه به قوانین گذشته، قوانینی را وضع کرده که مطابق مصالح جامعه آن روز بوده است؛ مثلاً قانون قصاص و برخی از احکام حدود و دیات که اگر چه این قوانین دارای مبنای قرآنی است؛ شیوه اجرای آن مطابق اقتضائات اجتماعی آن روز بوده و توانسته است خشونت عصر خود را مهار کند؛ اما برای ضرورت بقای این احکام تا به امروز برای جوامع مختلف، دلیلی موجه ملاحظه نمی‌شود. بنابر این، هدف اصلی وضع چنین قوانینی، مهار خشونت است و این هدف، در زمان، مکان و اقتضائات فرهنگی و جامعه‌شناختی دیگری، ممکن است روش‌های دیگری ایجاد کند!

چنین تحلیل‌هایی و بیان این که «مهار خشونت» تنها حکمت تشریح حکم قصاص است؛ ناقص و فاقد پشتوانه نظری می‌باشد. احکام فقهی دین اسلام که توسط پیامبر گرامی ﷺ ابلاغ شده است؛ قوانینی جاودانه و بدون محدودیت هستند که جز دلیلی از خود قرآن و سنت نمی‌تواند شرط و حدی برای آن معین کند. مبنای قراردادن انگاره مهار خشونت، به عنوان علت تامه حکم قصاص، نمی‌تواند موجه باشد. ادله متعددی بر حکمت‌های گوناگون در این حکم اقامه شده است که برخی از آن‌ها جهان‌شمول و گویای فطری بودن قصاص است. از این‌رو، قصاص هم مانند بسیاری از احکام دیگر دین، حکمی جهان‌شمول و زمان‌شمول است؛ هر چند حکومت اسلامی برای تغییرهای موقت و مبتنی بر مصالح اهم، دست بسته نیست.

کلیدواژگان: قصاص، حیات، خشونت.



مقدمه

از آغاز نزول قرآن تا به امروز، آموزه‌ها و احکام دین همواره از سوی برخی در معرض تردید، انکار و استبعاد قرار گرفته است؛ هرچند خاستگاه‌ها، انگیزه‌ها و مبانی معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و هستی‌شناختی گوناگونی در این میان میدان‌داری می‌کند و نمی‌توان در مورد همه مخالفان به یک نحو قضاوت کرد و همه را به دشمنی با اسلام متهم کرد! با استقرار فرهنگ مدرنیته در جوامع غربی و پس از آن راهیابی اندیشه‌های سکولار به جوامع اسلامی، برخی از روشن‌فکران مسلمان با پذیرش آموزه‌های جدید غربی و ملاحظه تفاوت‌ها، تضادها و تقابلهایی که احیاناً میان این آموزه‌ها و آموزه‌های اسلامی وجود دارد، کوشیدند تا به شیوه‌های گوناگون و با ارائه تفسیرها و تأویل‌های جدید از معارف و احکام دینی، آن را با نگره‌های غربی سازگار کرده و به زعم خود از نابودی دین جلوگیری کنند! نظام حقوقی اسلام و به خصوص حقوق کیفری، پاره‌ی مهمی از این تلاش‌های نافرجام را به خود اختصاص می‌دهد؛ به تصور این روشن‌فکران، بسیاری از مواد قانونی حقوق مدنی و جزایی اسلام با حقوق بشر و از منظر انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی مدرن، ناسازگار و حتی ضد انسانی است. به همین سبب باید احکام فقهی - حقوقی اسلام و خاستگاه‌های انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی آن به گونه‌ای تفسیر تازه شوند که این ناهمگونی به کلی بر طرف شده و یا دستکم از غلظت آن کاسته شود!

احکام قرآنی، جهان‌شمول و زمان‌شمول

قرآن کریم، چنان که خود تصریح می‌کند، کتابی است جهان‌شمول، جاودانه و در بردارنده برنامه برای تأمین نیازهای بشر در هر زمان و هر مکان. احکام و آموزه‌های قرآن کریم اختصاص به نژاد، گروه یا افراد خاصی ندارد: ﴿ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ﴾ (انعام: ۹۰)



﴿نَذِيرَ الْبَشَرِ﴾ (مدثر: ۳۶) خداوند متعال، محتوا و معارف قرآن را به گونه‌ای نازل کرده است تا همیشه تاریخ و در هر زمانی، همه مردم بتوانند از معارف زلال و ناب آن بهره‌مند شوند. تاریخ قرآن و تفسیر آن نیز بیانگر آن است که به برکت قرآن در هر زمان و هر جامعه، پنجره‌های تازه‌ای از معارف را فراروی ژرف‌اندیشان گشوده و میوه‌های شیرین و معرفت‌افزایش در هر عصری کام‌پریش‌گران را شیرین و نیازهای آنان را پاسخ داده و تشنگان معارف الهی را سیراب کرده است.

قرآن خود در این باره می‌فرماید: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (انعام: ۳۸) ما چیزی را (که انسان‌ها برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت نیاز دارند) در این کتاب فروگذار نکرده‌ایم.

آیه کریمه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ (مائده: ۳) به روشنی دلالت دارد که دین اسلام با بلاغ حکم استمرار ولایت اهل بیت علیهم‌السلام کامل شده و همه آنچه می‌بایست گفته شود و احکام و مقرراتی که برای هدایت بشر باید جعل شود، تعیین شده است.

از امام صادق علیه‌السلام درباره تازگی و نو بودن معارف قرآن، سؤال شد، حضرت فرمودند: "تازگی قرآن برای آن است که خدای متعال آن را برای زمان خاص یا مردم خاصی نفرستاده و چون همیشگی و همگانی است، در هر زمان، تازه، و نزد هر مردمی تا روز قیامت شیرین و پرجذبه است. (علامه مجلسی، [بی‌تا]، ج ۸۹، ص ۱۵؛ العروسی حویزی، ۱۴۱۵ هـ ج ۳، ص ۷۴۰)

امام رضا علیه‌السلام فرمودند: «قرآن، ریسمان محکم خداوند و حلقه مستحکم و مسیر حق اوست که به بهشت می‌برد و از دوزخ نجات می‌بخشد. با گذر زمان، کهنه نشده و با زبان‌های مختلف، خراب نمی‌گردد؛ چرا که برای زمان خاصی قرار داده نشده، بلکه قرآن، دلیل و برهان و حجت بر هر انسانی است که باطل از هیچ سویی بر آن وارد نمی‌شود که از سوی خداند حکیم و حمید نازل گشته است.» (مجلسی، همان، ج ۱۵، ص ۹۲).



علاوه بر این‌ها شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که پیامبر گرامی اسلام ﷺ به یهودیان و سران کشورهای مختلفی چون روم، ایران، مصر، حبشه و یمن و نیز به رؤسای قبایل گوناگون عرب، نامه نوشته و آنان را به اسلام فراخوانده است. این اقدام پیامبر گویای آن است که اگر اسلام آیینی جهانی نبود، برای دعوت سران سایر اقوام به اسلام مبنای موجهی وجود نداشت (ر.ک: مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۵۲-۴۵۹).

خاتمیت پیامبر دلیل جامعیت دین

خاتمیت نیز دلیلی بر جامعیت و جاودانگی دین است؛ زیرا فلسفه بعثت پیامبران این بوده که خداوند از طریق وحی، مردم را هدایت کرده و با بیان عقاید و راهنمایی به احکام و مقررات آن‌ها را در مسیر سعادت، رشد و معنویت قرار دهد. از آن‌جا که زندگی انسان‌ها همواره در حال دگرگونی است، نیازمند دینی است که حاوی تمام نیازمندی‌های آن‌ها باشد؛ از این رو لازم است در آخرین دین خصوصیتی باشد که این دگرگونی مداوم و پایان‌ناپذیر را پاسخ دهد و برای مقتضیات منطقی نو به نو جامعه انسانی برنامه‌ای راهگشا داشته باشد. بر این اساس احکام الهی قرآن و سنت پیامبر جاودانه است و کاربرد آن محدود به زمان خاصی نیست؛ مگر دلیلی از خود قرآن و سنت بخواهد محدودیتی برای آن قائل شود. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

"حلال من تا روز قیامت حلال، و حرام من تا روز قیامت حرام است!" (علامه مجلسی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۶۰، باب ۳۱، ح ۱۷)

امام صادق علیه السلام فرمود: "حلال محمد صلی الله علیه و آله و سلم، همیشه تا روز قیامت حلال، و حرام او همیشه تا قیامت حرام است؛ غیر آن نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد!" (کلینی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹).

گونه‌شناسی احکام فقهی اسلام

احکام اسلامی به اعتبار منشأ و خاستگاه، به چند دسته تقسیم می‌شوند: احکامی که مربوط به سنن خاص جاهلی بوده و اسلام آن را تأیید کرده است؛ مانند نهی از جنگ در ماه‌های حرام؛ حال این دسته از احکام، اگر چه مربوط به عادات و سنن مردم آن زمان بوده، ولی از کارهای خوبی بوده که نه عقل و نه دین در انجام آن منعی نمی‌دیدند؛ از این رو هیچ اصراری بر تغییر نبوده و به همین جهت اسلام مانع آن نشده است.

برخی دیگر از احکام، مربوط به سنن غلط و خاص جاهلی بوده و اسلام به شدت آن را رد کرده است؛ مانند زنده به گور کردن دختران، بت‌پرستی، پاره‌ای از انواع ازدواج‌ها و... که اسلام به شدت با آن مبارزه کرده و آن را از بین برده است.

برخی دیگر از احکام اسلامی اگر چه از اموری است که مردم، قبل از اسلام بدان عمل می‌کردند، اما ریشه دینی داشته و مردم به پیروی از ادیان پیشین آن را انجام می‌داده‌اند. از این رو تأیید نوع احکام و رفتارهای شیاع میان مردم زمانه‌ی نزول، نه به معنای پذیرش فرهنگ خاص جاهلی است و نه بالاتر از آن، نشانه وحیانی نبودن آموزه‌های اسلامی است؛ بلکه تأیید برخی از اعمال و رفتارها و سنت‌هایی است که به سبب داشتن ریشه‌های وحیانی مورد تأیید قرآن قرار گرفته است. پذیرش تأثیر جبری قرآن از فرهنگ جاهلی زمانه کاملاً برخلاف آموزه‌های قرآن کریم، در نهی و نکوهش پیروی کور از سنت‌های گذشتگان است.^[۱] اساساً دین اسلام در امتداد دین پیامبران پیشین آمده و هرگز ادعای ابطال ادیان گذشته را نداشته است. اسلام آمده است تا پیرایه‌های خرافه، جهل، تحریف و تفسیرهای نادرست و منفعت‌طلبانه گذشتگان را از ساحت قدسی آموزه‌های پیامبران پیشین بزدايد و گوهر ناب و تابناک توحید و آموزه‌های توحیدی را به فراخور نیاز بشر تا روز قیامت عرضه کند؛ از این رو اگر در میان سنت‌های جاری در باور و رفتار مردم، سنت‌ها و ارزش‌هایی ریشه‌دار در آموزه‌های انبیای گذشته وجود داشته باشد، آن را تأیید کرده و التزام مردم به آن را توصیه می‌کند. از این رو اعمالی مانند نماز، روزه، حج و همین طور قصاص، با بعثت پیامبر اسلام تأیید شد؛ هرچند از انحراف‌ها، تحریف‌هایی و کاستی‌هایی که در طول





زمان بر آن تحمیل شده بود پیراسته گشته و به کمال خود رسیده است. برخی از احکام اسلامی، احکامی است که بدون سابقه در ادیان پیشین و منحصرآ در دین اسلام معین شده است؛ مانند عید فطر و ... که به آن احکام تأسیسی گفته می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ ق، ص ۵۶۱).

مفهوم‌شناسی قصاص در لغت و اصطلاح

قصاص در لغت به معنای پیگیری کردن اثر چیزی است (ابن منظور، ۱۴۱۴ هـ ج ۱۱، ص ۱۹۰) و در اصطلاح فقهی و حقوقی عبارت است از «پیگیری کردن و دنبال کردن اثر جنایت، به گونه‌ای که قصاص‌کننده همان جنایتی که جانی بر او وارده ساخته، بر او وارد کند.» (نجفی، [بی‌تا]، ج ۴۲، ص ۷)

ریشه‌های تاریخی قصاص

در آیین یهود قصاص به دو صورت کلی انجام می‌گرفت: اعدام (سنگسار کردن، سوزاندن، به دار کشیدن، با تیر زدن و با شمشیر قطعه قطعه کردن) که به قتل عمد اختصاص داشت و دیگری پرداخت دیه بوده که چهار یا پنج برابر میزان ضرر وارد شده، مقرر می‌گردید و به قتل غیر عمد مربوط بود.

در کتاب تورات، حدود بسیاری از جرایم ذکر شده است: «اگر اذیتی دیگر حاصل شود، جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان، دست در برابر دست، پا در برابر پا، داغ در برابر داغ، زخم در برابر زخم و لطمه در برابر لطمه و...» (تورات، سفر خروج، باب ۲۱، ص ۲۳).

در آیین مسیحیت نیز که به توجه به آخرت و پاداش و کیفر آن بیش‌تر اهمیت داده شده و توصیه فراوانی به عفو و گذشت دارد، «جرم»، به عنوان عملی تلقی شده که از نظر اخلاقی مذموم است و مجرم، چون اوامر خالق خود را اطاعت نکرده، مسئول است و خداوند او را در آن دنیا مجازات خواهد کرد. بنابر این، قصاص مجرم در دنیا با رفتار مجرمانه او متناسب نیست. در انجیل آمده است:

«شنیده‌ام که گفته شده است چشمی به چشم، دندانی به دندانی؛ ولیکن من به شما می‌گویم که با شریر مقاومت نکنیم بلکه هر که به رخساره راست تو سیلی زده



دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی خواست با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عباي خود را نیز بدو واگذار و...» (انجيل متا، باب ۵، ص ۳۸).

در مورد تاریخچه حکم قصاص، در آموزه‌های اسلام، چنین گفته‌اند که «عادت عرب جاهلی بر این بود که اگر کسی از قبیله آن‌ها کشته می‌شد، تصمیم می‌گرفتند تا آنجا که قدرت دارند از قبیله قاتل بکشند. چنین فکری تا آنجا پیش رفته بود که حاضر بودند به سبب کشته‌شدن یک فرد، تمام طائفه قاتل را نابود کنند. این وضع به شکل فزاینده‌ای موجب درگیری‌های کینه‌ورزانه و طولانی می‌شد؛ آیه قصاص نازل شد و حکم عادلانه قصاص را بیان کرد.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۰۳) اسلام به جای تجویز انتقام‌های کور و ظالمانه، قانون منصفانه قصاص تعیین کرد. در واقع اسلام از یک سو، آن را از الگوی رفتاری بی‌قید و بند و مهارناشده، به الگوی رفتاری مهارشده و حوزه قاضی و قضاوت کشاند و از سوی دیگر آن را از صورت انتقام کور خارج کرده و به قصاص عادلانه تبدیل کرد و به وضعیت حقوقی نابسامان و آشفته‌ای که جوامع آن زمان گرفتارش بودند، پایان داد. کشتن چند برابر از خویشان قاتل در برابر یک قتل، انتقام‌جویی سبعانه و کور بود که دامان افراد بی‌گناه فراوانی را می‌گرفت.

قرآن با بیانی روشن و قاطع فرمود: «و بر آن‌ها در آن (تورات) مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان باشد و هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی آن را بیخشد، کفاره او محسوب می‌شود و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند ستمگر است.^[۱۲] اگر شخصی از شما کشته شد، می‌بایست متقابلاً یک نفر که مجرم و مقصر در مورد آن بوده، قصاص شود و اگر خانواده مقتول رضایت دادند، تنها به گرفتن دیه یا حتی بخشش رضایت داده شود. این حکم قرآنی تبعاً محدود به زمان خاصی نبوده و برای آن در آیات دیگر قرآن و روایات، گستره ویژه‌ای تعریف نشده است؛ از این رو در همه وقت و همه جا لازم‌الاجراست.



حکمت‌های حکم قصاص

حکم قصاص صرفاً برای مهار خشونت نیست تا عملکردی محدود به جوامع بدوی و خشن داشته باشد؛ بلکه جنبه پیشگیری از خشونت را هم در خود دارد. روشن است که جنبه پیشگیرانه قصاص به مراتب مهم‌تر، فراگیرتر و مؤثرتر است. خشونت و پرخاشگری در ذات بشر نهفته است و بستر مناسبی را برای جرم و جنایت فراهم می‌کند. لازمه این امر ایجاد قوانینی است که مانع از بروز و ظهور این نیروی مفید در جهات نامناسب و شرارت‌انگیز شود و جامعه را به آرامش و سلامت مطلوبی برساند. از این رو خداوند حکیم قانون قصاص را جعل کرده تا بدون افراط و تفریط چنین نتیجه‌ای را به بار آورد.

توصیه قرآن به عفو و بخشش اولیای دم، نشان‌دهنده این است که گرچه اسلام، قصاص را اصالتاً به عنوان حقی برای ولی دم قرار داده اما بر اجرای کامل این قانون برای همه افراد، به عنوان حکم شرعی، که حتماً باید تبعیت شود، اصراری ندارد. از این رو قانون قصاص، دارای انعطاف لازم حتی در جوامعی است که به سبب بالا بودن فرهنگ عمومی و بسترهای مناسب اجتماعی از خشونت و پرخاشگری کم‌تری رنج می‌برند. انسان‌ها به فطرت و غریزه انسانی هنگامی که با جنایتی علیه خود یا نزدیکانشان مواجه می‌شوند، احساس خشم کرده و حس انتقام از جانی در روانشان پدیدار می‌شود، اسلام علاوه بر حکمت پیشگیری از جرم و تنبیه مجرم، به این احساس انسانی و فطری هم ارج نهاده و خواهان آن است که این احساس به صورت منصفانه و مهارشده تخلیه شده و آرام گیرد. به تجربه و تحقیق ثابت شده است که در بسیاری از مواقع، احساس خشم و انتقام کسی یا کسانی که قربانی جنایت قرار گرفته‌اند، جز با قصاص جانی آرام نمی‌گیرد. مسلماً در موارد خاصی، بخشش بهتر از قصاص است؛ این بخشش باید در فرایندی طبیعی و به صورت خودجوش اتفاق بیفتد؛ اما اگر به قربانی و خانواده او تحمیل شود و آن‌ها را از حق انسانی مقابله به مثل

محروم کنیم، احساس خشم و انتقام از بین نرفته و علاوه بر آسیب‌رساندن به قربانی از لحاظ روان‌شناختی، ممکن است موجب جابه‌جا شدن آن بر موضوعات دیگر شده و خود به عاملی برای جرم و جنایت از سوی قربانی شود. (ر.ک: غلامی، زهرا، [بی‌تا]، <http://www.pajoohe.ir>)

قرآن در آیاتی از جمله آیه ۴۰ سوره شوری،^[۳] آیه ۲۲ سوره رعد^[۴] و ... به طور مطلق به عفو توصیه کرده و در آیات ۴۵ سوره مائده،^[۵] ۳۳ سوره اسراء^[۶] و ۱۷۸ سوره بقره^[۷] در کنار قصاص، به عفو و ترک اسراف در قتل امر می‌کند. حتی در آیه ۱۷۸ سوره بقره، بخشش و ادای دیه را تخفیفی برای مؤمنان معرفی می‌فرماید که دیدگاه قرآن را نسبت به اقامه قصاص نشان می‌دهد؛ اما نباید چنین پنداشت که اگر اولیاء دم مجرم را عفو کردند، هیچ اثری بر این عفو بار نمی‌شود؛ بلکه باید دانست عفو از طرف اولیاء دم قسمتی از فرآیند بازگردانی آن‌ها به شرایط عادی است؛ به این صورت که با آرام‌شدن حس انتقام‌جویی در آن‌ها، به مراتب، نسبت به شرایطی که چنین حقی به آن‌ها داده نشده، احساس بهتری خواهند داشت؛ هرچند ممکن است نتیجه اثبات حق قصاص هم عفو باشد، اما نفی این حق برای قربانی و خانواده او می‌تواند به احساسات آن‌ها لطمه بزند و از آنان هم مجرم بسازد! از طرفی حق قصاص موجب می‌شود تا مجرم در برزخی میان مرگ و زندگی گرفتار شود. این امر تنبیهی به مراتب دردناک‌تر از خود مرگ است و می‌تواند او را نسبت به جرمی که مرتکب شده بیش‌تر به فکر وادارد و قدرت بازدارندگی و اصلاح مؤثرتری را به وجود آورد. (مجتبی منسوب بصیری، <http://www.bamdadeno.com>)

علاوه بر این، تاکنون هیچ جایگزین بهتری برای قصاص پیشنهاد نشده است؛ به گونه‌ای که از یک سو بتواند قربانی و خانواده او را بدون الزام‌ها و تحمیل‌های قانونی، راضی کند، و احساس انتقام را در آن‌ها فرونشاند و از سوی دیگر مجرم نیز به اندازه کافی مجازات شود و درس عبرتی هم برای او و دیگرانی که در معرض ارتکاب





جنایت‌اند، پدید آید. بسیار روشن است که تحمل چند سال حبس با شرایط مطلوب و استفاده از خدمات روان‌شناختی هرگز نمی‌تواند بازدارنده‌ی مطلوبی برای پیشگیری از جنایت در جامعه باشد!

حکم قصاص دقیقاً نشانه واقع‌بینی و جامع‌نگری نظام حقوقی و جزایی اسلام است؛ اسلام در این مسئله نه زیاده‌روی کرده و نه از عفو چشم‌پوشی کرده و تنها بر قصاص پای فشرده و نه حق قربانی و خانواده‌اش برای مقابله به مثل را نادیده گرفته است. اسلام قصاص را حق ستم‌دیدگان شمرده اما عفو را در مواردی که جای عفو است، بهتر و پسندیده‌تر معرفی کرده است.^[۸]

شاید بتوان مهم‌ترین دلیل وضع حکم قصاص را حفظ حیات جامعه یا همان پیشگیری از افسار گسیختگی خشونت نهفته در روان بشر دانست. خداوند درباره فلسفه قصاص می‌فرماید: «و برای شما در قصاص، زندگی است؛ ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید.» (سوره بقره، ۱۷۹) یعنی هدف از قصاص، اعدام جانی نیست؛ بلکه حیات فرد و جامعه، ترمیم جراحات وارد شده در اثر جنایت و بازگرداندن فرد و جامعه به وضعیت عادی است؛ هرچند این هدف گاهی با نابود کردن جانی محقق می‌شود! اگر کسی بدون دلیل حق و مستقل از سازمان قضایی جامعه به کشتن کسی اقدام کند، حیات اجتماعی به مخاطره می‌افتد؛ ولی قصاصی که در چهارچوب احکام قضایی انجام گیرد، حیات جسمی و روانی فرد و اجتماع را تضمین می‌کند.

حق قصاص، تعبد یا تعقل

ممکن است کسی بگوید قرار دادن حق قصاص از جانب شارع مقدس، حکمی منصوص العلة و برای تضمین حیات جامعه است و از این رو اگر در شرایط یا زمان دیگری حیات جامعه با قصاص تأمین نشود، بلکه بفهمیم که قصاص، قدرت بازدارندگی خود را از دست داده است، می‌توانیم این حکم را با حکم دیگری که حیات جامعه را بهتر تضمین می‌کند، جایگزین کنیم.



در پاسخ باید گفت: اولاً علت تامه بودن تضمین حیات جداً محل تأمل است. این غایت، علت ناقصه و یکی از حکمت‌های جعل حق قصاص است، حکمت‌های دیگری مثل تشفی خاطر قربانیان و فرونشاندن احساس انتقام آن‌ها، حق مقابله به مثل، بازدارندگی و عبرت‌آموزی، جلوگیری از ارتکاب مجدد، ... در جعل حق قصاص مؤثر بوده و هست. به عبارت دیگر اگرچه تأمین حیات فرد و جامعه علت اصلی حق قصاص است، اما دلیلی بر انحصار آن نیست؛ بلکه شواهد و دلایلی بر این که اهداف و علل فرعی دیگری هم در این حکم مؤثر است، وجود دارد. ثانیاً اگرچه معنای حیات اجمالاً مشخص است اما چگونه می‌خواهید تمام مقصود شارع از مفهوم قرآنی حیات را به دست آورید! زیرا تا مفهوم حیات و گستره آن دقیقاً مشخص نشود، نمی‌توان راهی مناسب برای رسیدن به آن یافت. فهمیدن دقیق معنی حیات جز با علم الهی که در اختیار ائمه و پیامبران علیهم‌السلام است ممکن نیست؛ (مجتبی منسوب بصیری، همان) البته می‌توانیم مسئله را اینگونه ترسیم کنیم که مقصود از حیات، همه عناصری است که به نوعی از آثار جعل حق قصاص در جامعه است. منظور از حیات، صرفاً پیشگیری از ارتکاب جنایت نیست! مثلاً تشفی خاطر قربانیان خود به سلامت روانی آن‌ها کمک کرده و حیات را برای‌شان تأمین می‌کند؛ در حالی که فرونهادن و سرکوب احساس خشم و انتقام آن‌ها را بیمار کرده و حیات مادی و معنوی آنان را در معرض خطر قرار می‌دهد. وانگهی اگر حق قصاص را نفی کنیم، حق بخشش هم دیگر معنا نخواهد داشت؛ زیرا بخشش وقتی معنا دارد که قربانی بتواند جانی را قصاص کند، اما با خرسندی و از روی حسی انسانی یا دیگر انگیزه‌های مثبت، از قصاص صرف‌نظر کرده و او را ببخشد!

قصاص، زندگی آفرین یا ترحم؟!

برخی می‌گویند قصاص موجب حیات نیست و باعث می‌شود نفر دیگری هم جانش را از دست بدهد؛ حال آن که رأفت و رحمت بر انسانیت اقتضا می‌کند که جانی قصاص نشود!

در پاسخ باید گفت: «آری! قصاص مستقیماً جان دیگری را می‌گیرد ولی



غیرمستقیم جان‌هایی را از نابودی نجات می‌دهد! علاوه بر این مسلم است که هر رأفت و رحمتی پسندیده و به صلاح نیست و هر ترحمی فضیلت شمرده نمی‌شود؛ زیرا بکار بردن رأفت و رحمت در مورد جانی قسی القلبی که برای رسیدن به خواسته نامشروعی یا برای فرونشاندن خشمش، انسان بی‌گناهی را می‌کشد، همچنین ترحم بر قانون‌شکنی که به جان، مال و آبروی مردم تجاوز می‌کند، ستمکاری بر افراد صالح و سالم جامعه است. اگر بخواهیم بطور مطلق و بدون هیچ ملاحظه و قید و شرطی، رحمت را بکار ببریم، لازمه آن اختلال نظام جامعه و هرج و مرج خواهد بود و انسانیته که برای آن دل می‌سوزانیم، در پرتگاه هلاک قرار گرفته، فضائل انسانی، تباه می‌شود.» (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۶۶۵)

کسانی که کشتن قاتل را فقدان فرد دیگر می‌دانند، نگاهی یک‌سویه به مسأله دارند؛ آن‌ها اگر مصالح فرد و جامعه را باهم در نظر بگیرند، حتماً در باور خود تجدید نظر می‌کنند. از بین بردن افراد خون‌ریز در جامعه، مانند از بین بردن عضو فاسد بدن یا علف‌های هرز مزرعه است و انسان‌های عاقل به آن اعتراض نمی‌کنند؛ هیچ فرد عاقلی به عمل پزشک جراحی که با جدیت مشغول بریدن استخوان سینه بیمار است تا بتواند قلبش را به درستی تحت عمل جراحی قرار دهد، برچسب خشونت نمی‌زند؛ بلکه عمل او را جز مهربانی در حق بیمار نمی‌داند و یا دستکم آن را خشونتی مطابق مصلحت بیمار تلقی می‌کند. استاد شهید مطهری در ذیل آیه و در باب پیشگیری قصاص از خشونت چنین می‌گوید: «کشتن اینچنین را، کشتن و اماته و میراندن تلقی نکنید؛ این را حیات تلقی کنید؛ ولی نه حیات این فرد، بلکه حیات جمع؛ یعنی با قصاص یک متجاوز، حیات جامعه و حیات افراد دیگر را حفظ کرده‌اید! شما اگر جلو قاتل را نگیرید، فردا او دیگری را خواهد کشت و فردا ده‌ها نفر دیگر پیدا می‌شوند و ده‌ها نفر دیگر را خواهند کشت! پس این را کم‌شدن افراد جامعه تلقی نکنید؛ حفظ بقای جامعه تلقی کنید؛ این را میراندن تلقی نکنید؛ زندگی تلقی کنید؛ یعنی قصاص

معنایش دشمنی کردن با انسان نیست؛ بلکه دوستی کردن با انسان است.» (مطهری، [بی تا]، ج ۲۲، ص ۷۴۹)

دقیقاً به سبب همین نگاه ظریف و حساس به مسئله قصاص است که آیه شریفه، با مخاطب قرار دادن مغز خردمندان و نه احساس و عواطف آن‌ها، می‌فرماید: «در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد!»

حیات سالم اجتماعی در گرو وجود امنیت، آرامش عمومی و رعایت حقوق و تکالیف متقابل است و آرامش عمومی، متوقف بر حفظ اصول و ارکان حیات اجتماعی است. با نگاهی استقرایی و بدون تأکید بر حصر، عناصر اصلی حیات اجتماعی عبارت است از: دین، جان، مال، احترام شخصیت انسان (ناموس یا نسل) و عقل انسان‌ها. این اصول که از زمان غزالی به این طرف مورد توجه علما و فقهای اسلامی قرار گرفته است، در واقع زیر بنای جامعه سالم را تشکیل می‌دهد و با اجزا و زیرمجموعه‌هایی که دارد می‌تواند همه مصالح معتبر و مهم جامعه را زیر پوشش خود قرار دهد. (خسروشاهی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۸). در نتیجه پیامبر گرامی اسلام ﷺ را نمی‌توان تنها حکمرانی زیرک دانست که با نگاه به قوانین موجود و تغییر هوشمندانه آن، حکم صادر می‌کند؛ بلکه احکام اسلامی مانند قصاص، با چنان دقت و ظرافتی که گفته شد، منطبق بر فطرت و واقعیت جامعه انسانی است و از آغاز تاکنون ریشه‌ای جز الهام الهی و قانون‌ریزی تکوینی و تشریحی خالق انسان و جهان نمی‌توان برای آن یافت؛ هرچند انسان‌ها در برخی از شرایط آن را به انحراف کشاند و از آن سوء استفاده کرده‌اند! وجود ریشه‌های تاریخی برای بسیاری از احکام اسلامی به این معنا نیست که آن‌ها از اساس غلط و زاییده فرهنگ زمانه بوده یا اینکه نظام حقوقی اسلام در برابر شبکه‌ی حقوقی زمانه نزول، منفعل ولی هوشمندانه عمل کرده است؛ بلکه به این معناست که آنچه میان مردم جریان دارد و ریشه آن در ادیان گذشته یا عقلانیت انسانی است، محترم شمرده شده و با پیراستن آن از انحراف‌ها و کج‌رفتاری‌ها، آن را





به مسیر درست و فطری باز گردانده می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّيسَةَ وَيُهَيِّجَ لَكُمْ سُنُنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (نسا: ۲۶) خداوند می‌خواهد (با این دستورها راه‌های خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد و به سنت‌های (صحیح) پیشینیان رهبری‌تان کند و از گناه پاکتان سازد و خداوند دانا و حکیم است.

نگرش‌های کلان در موضوع قصاص

ادعای محدود بودن قانون قصاص به جوامع اولیه، در شکل‌ها و در قالب اصطلاحات دیگری هم در گذشته مطرح شده است. برخی از اندیشمندان به دو نگرش کلان ترمیمی و تنبیهی درباره مجازات‌ها اشاره کرده و آن دو را در مقابل هم قرار داده‌اند. این اندیشمندان می‌گویند جوامع سنتی از نگرشی تنبیهی و جوامع مدرن، از نگرش ترمیمی برای برخورد با بزهکاری سود می‌برند و قصاص هم یکی از نتایج نگرش تنبیهی است که امروزه اثر خود را از دست داده است.

در قبال این نظریه گفتنی است که اولاً نگرش تنبیهی و نگرش ترمیمی در مقابل هم نیستند و نگرش‌های جدیدی که امروزه ارائه می‌شود، ترکیبی از این دو نگرش است. هم اکنون نگرش ترکیبی بر نظام حقوقی و جزایی کشورهای همچون ایالات متحده آمریکا حاکم است. بنابراین نگرش تنبیهی تنها متعلق به جامعه‌های سنتی نیست و در جوامع مدرن نیز پذیرفته شده است. نکته دیگر اینکه نگاه این اندیشمندان به مسئله مجازات، که ترمیم را تنها در بازگرداندن مجرم به جامعه می‌دانند و در نتیجه قصاص را در تضاد با ترمیم معرفی می‌کنند، حتی اگر با نگرش ترمیمی هم سنجیده شود، باوری نادرست خواهد بود؛ زیرا در نگرش ترمیمی منظور از ترمیم، تنها ترمیم روان و رفتار مجرم نیست؛ بلکه در مورد جامعه و قربانی هم این صدق می‌کند و چه بسا ترمیم در مورد قربانی و خانواده او جز با قصاص مجرم ممکن نباشد؛ پس حق قصاص، از هر دو جنبه‌ی ترمیمی و تنبیهی به صورت هم‌زمان برخوردار است. (مجتبی

از این مباحث روشن می‌شود که ادعای تک محوری بودن قانون قصاص و محدود بودن آن به جوامع بدوی و خشنی که نیازمند مهار خشونت هستند، نه تنها هیچ شاهدی ندارد بلکه ادله زیادی به مخالفت با چنین ادعایی برخاسته‌اند که برخی از آنها از نظر گذشت.

چکیده سخن

همه‌ی احکام و ارزش‌های اسلامی، احکام و ارزش‌هایی ابدی است و برای سامان دادن و تنظیم رفتارها و روابط میان انسان‌ها تا روز قیامت معین شده و ریشه الهی دارد. آری! در دو صورت می‌توان از اجرای حکمی، رفع حقی یا تغییر ارزشی که در قرآن و سنت به آن تصریح شده است، سخن گفت؛ صورت نخست این است که با دلیلی محکم اثبات کنیم فلان حکم شرعی، موقتی بوده و مخصوص شرایط خاص و زمانه‌ی خاصی است. صورت دوم اینکه حاکم مجتهد و عادل به این تشخیص برسد که برای تأمین مصالح اهم جامعه اسلامی، باید از حکم اولی چشم‌پوشی کرده و برای مدتی موقت (وجود مصلحت اهم)، حکمی ثانوی یا حکومتی را جایگزین آن کند. در غیر این دو صورت هرگز نمی‌توان از احکام مصرح در قرآن و سنت پیامبر و معصومان علیهم‌السلام دست برداشته و به احکام موضوعه بشری روی آورد. البته در این راستا مباحث پردامنه‌ای است که طالبان آن باید به کتاب‌های مبسوط فقهی مراجعه کنند.





پی نوشت ها

- [۱] ﴿أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ مائده: ۵۰
- [۲] ﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ﴾ مائده: ۴۵.
- [۳] ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ شوری: ۴۰
- [۴] ﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءً وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ﴾ رعد: ۲۲
- [۵] ﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ مائده: ۴۵
- [۶] ﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَطْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ اسراء: ۳۳.
- [۷] ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بِعَدْلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ بقره: ۱۷۸.
- [۸] به طور یقین عفو در همه جا پسندیده و عقلایی نیست؛ مثلاً مجرمی که بارها مرتکب جنایت شده و از عفو و گذشت بهره انسانی نبرده و رفتارهایش را تغییر نداده است، هرگز مستحق عفو نیست! ترحم بر پلنگ تیز دندان/ستم کاری بود بر گوسفندان!

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. انجیل متی، انتشارات نور جهان، تهران: [بی تا].
۲. تورات، تهران: انتشارات آگاه [بی تا].
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، الطبعة الثالثة، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴ هـ.
۴. خسروشاهی، قدرت‌الله، *فلسفه قصاص از دیدگاه اسلام*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۵. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین، [بی تا].
۶. العروسی حویزی، عبدعلی بن جمعة، *نورالتقلین*، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ هـ.
۷. غلامی، زهرا، مقاله *مکانیسم‌های دفاعی*، دانشنامه پژوهه، پژوهشکده باقرالعلوم، [بی جا]، [بی تا].
۸. کلینی، محمد بن یعقوب، *الاصول الکافی*، دارالکتب الاسلامیه، تهران: [بی تا].
۹. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، دارالکتب الاسلامیه، تهران: [بی تا].
۱۰. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، انتشارات صدرا، تهران: [بی تا].
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر، *دائرة المعارف فقه مقارن*، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام قم ۱۴۲۷ ق.
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الاسلامیه، تهران: ۱۳۷۲.
۱۳. منسوب بصیری، مجتبی (در پاسخ به مقاله *اعدام و قصاص / عمادالدین باقی*؛ روزنامه نشاط، سه شنبه ۷۸/۶/۲) - <http://www.bamdadeno.com>
۱۴. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام*، محقق، قوچانی، عباس، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۵. یوسفی اشکوری، حسن، اسلام و سنت‌های کهن احکام کیفری، (حدود و دیات و قضاوت) <http://www.zamaaneh.com>.

